

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد مسئله در باب جریان استصحاب در شبهات حکمیه کلیه بود و متعرض آرا و اقوال شدید عرض کردیم این از قدیم محل بحث بوده است. در حقیقت استصحاب محل بحث اساسا همین است. اینکه در بقیه نشده است اساسا این استصحاب محل بحث بوده است و مشهور بین علمای متأخرین ما از بعد از وحید بهبهانی تا زمان ما چون تمسک به روایات لاتنقض کرده اند به اطلاق آن روایات گفته اند به اینکه در شبهات حکمیه هم جاری می شود. کما اینکه مشهور بین اخباری ها، من که ندیدم مخالف، اینکه استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی شود و این روایات انصراف دارد. و عرض کردیم که از زمان مرحوم نراقی یک بحثی پیدا شد و آن بحث تعارض که بعدها مرحوم استاد آن را قبول کردند و خیلی روی آن پافشاری داشتند و بنایشان به این شد که استصحاب جاری نمی شود روی مسلک تعبد به روایات به خاطر تعارض. و متعرض کلمات خود ایشان شدید و عرض کردیم آن تعارضی که ایشان فرموده اند ظاهرا اگر ما به روایات به آن معنایی که آقایان گفتند نگاه کنیم وارد نیست آن تعارض قابل جواب است.

با قطع نظر از این مطلب عرض کردیم که اولاً ما که دلالت روایات خیلی واضح نبود بر اصل استصحاب حالا با قطع نظر از وضع سند و مصدر آنها. یک قدر متیقنی نسبت به جمله ای از قضایای خارجی چرا بقیه اش دیگر چندان روشن نبود و این تعبیر لا تنقض الیقین بالشک که بعدها هم پیش اهل سنت متعارف شد این اصلاً معلوم نیست دقیقاً مساوی با استصحاب باشد. اعم از استصحاب است. استدلال به این فقره مشکل است و علی تقدیر این که استصحاب هم مراد باشد، چون تعلیل شده است ظاهراً باید برگردیم در استصحاب به فهم عقلایی و عرض کردیم شواهد بر این است که در فهم عقلایی در اموری مثل اعتبارات شخصی یا اعتبارات قانونی جای رجوع به استصحاب نیست. اعتبارات شخصی هم همین طور است فرق نمی کند. اگر یک اعتباری صادر شده است شک در بقاء آن داریم نمی شود با استصحاب اثباتش کرد چون امور اعتباری و سه نکته را عرض کردیم نکته اول که امور اعتباری چون حقیقی نیستند تا اعتبار پشت سرش نباشد آن امر ثابت نمی شود.

نکته دوم که دیروز توضیحش را شروع کردیم عرض کردیم که اصولاً جریان استصحاب مبتنی است بر اینکه فرض کنیم یک واقعی داریم اوسع از آن مقداری که مثلاً در امور اعتباری ابراز شده است. این را باید فرض کنیم و الا اگر فرض کردیم واقع به مقدار همان مقداری است

.....

که ابراز شده است دیگر اجی استصحاب نیست. تمام واقع همان بوده است نه قبلش نه بعدش فرقی نمی کند جای استصحاب نیست. و لذا بحث را بردیم روی این زمینه که آیا در امور اعتباری ما یک واقعی را اوسع از مقدار ابراز در نظر می گیریم یا خیر. عرض کردیم در طول تاریخ اسلامی در باب اعتبارات خطابات شرعی، دو تا واقع را دو نحوه توسعه و اوسعیت فرض کرده اند. یکی به لحاظ عرضی یعنی افراد دیگر را بگیرد یکی به لحاظ طولی زمان شک را بگیرد. دو فرض را دو توسعه و اوسعیت فرض کرده اند. مثلا اگر آمد گفت شراب انگوری حرام است می گویند مراد از حرمت شراب انگوری اسکار است اسکار هر جا باشد حرام است. پس اوسع است دایره از باب شراب انگوری و کذلک اگر آمد فرمود که شراب انگوری مثلا حرام است بعنوان شراب ولو مثلا حالت اسکار او از بین برود، بلکه بعضی ها گفته اند ولو تبدیل به سرکه هم بشود هنوز هم حرام است. سرکه شراب هم حرام است. ولو دیگر به او اصطلاحا شراب گفته نمی شود. لکن چون سابقا شراب بود و حرام بود حالا هم که سرکه شده است باز هم به حال خودش محفوظ است و حرام است و موارد دیگری که توضیحاتش گذشت. بحثی را که ما مطرح کردیم بحث قانونی و حقوقی است و این بحث انشاء الله بحث لطیفی است که آیا در اعتبارات قانونی ما واقعی را اوسع از مقدار ابراز در نظر می گیریم یا خیر.

ما عرض کردیم این مسئله البته خب ظاهرش همین مقدار است به نظر ما آن فضای اصولی و آن زاویه و دیدیدی که ما در اصول وارد می شویم در این مسئله تأثیرگذار است. تأثیر مال آن فضای اصولی است. البته فضای اصولی یک فضای علمی حالا فرق نمی کند، اصولا همیشه چون دلالت سیاقی و حالی هم مخفی قرار می دهد یعنی توجه نمی شود.

فرض کنید مثلا یک استاد دانشگاه بخواهد در دانشگاه سر کلاس درس صحبت کند یک جور صحبت می کند. بخواهد در جایی که عموم مردم ایستاده اند جور دیگر. رفت روستایی که کوچک و بزرگ و زن و مرد و کشاورز و غیرکشاورز، دامدار می خواهد صحبت کند طبیعتا فضایی را پیدا می کند و طبق آن فضا باید صحبت کند. این فضا را ممکن است حتی تصریح به آن نکند اما خواهی نخواهی مراعات می کند. مراعات فضای علمی و اینکه شنونده ها دارای یک مستوای علمی معینی هستند. درس های معینی را خوانده اند در مرحله معینی قرار گرفته اند لغت و معنا و تعبیر و ادبیات و خود آن واقع علمی را باید مناسب با همان مطرح کرد. خب مردم عادی هم لغتش عوض می شود تعبیرش عوض می شود صحبتش عوض می شود الی آخره. این مسئله مراعات فضا به نظر ما جزء امور ضروری است مخصوصا به نظر ما یکی از عوامل اینکه در بحث های اصول به نتیجه درستی غالبا نمی رسید دو طرف عدم دقت در مراعات آن فضایی است که حاکم است. ما هفت فضا در ذهنمان آمد یک فضای دیگر هم بود که فراموش کردیم آقایان که گفتند الان یادمان آمد.

فضای ملاکات که در باب اعتبارات قانونی روی ملاکات حساب کند. ۵ فضا حواسم پرت شد. اهل سنت روی این فضا نسبتا زیاد کار کرده اند. یکی هم فضای ملاکات. آن وقت ما عرض کردیم که یک فضا در اصول کاملاً الآن حاکم است و آن فضای عبت و مولا و عرض کردیم بحث عبد و مولا قط ادبیات نیست. یک زیربنای حقوقی و قانونی دارد این زیربنای حقوقی و قانونی در نتیجه گیری بحث خیلی مؤثر است.

و فضایی که الآن سعی می شود در زمان ما بیشتر مطرح شود فضای قانونی است نه عبد و مولا. خب خود فضای قانونی زیربناها و ادبیات و معیارهای خاص خودش را دارد. این نیست که ما فقط بیاییم از خطابات قانونی بحث کنیم. خود فضا اول باید روشن شود. روح قانون و کیفیت روح قانون و بعد هم اثبات اینکه خطابات شرعی که در قرآن و سنت آمده است روایت اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین آمده است آیا روی فضای عبد و مولا است یا روی فضای قانونی. روی کدامیک از این دو فضا است؟ و طبق آن نتیجه گیری شود.

ما معتقدیم عده ای مباحث که الآن مطرح شده است بیشتر همین جنبه فضای اصولی اش در نظر بوده است. حتی مسئله مثل اینکه مثلاً امر به شیء مقتضی مثلاً رجوع مقدمه مسئله نهی مسئله ضد و حتی نحوه بحث مسئله ضد که در عده ای از کتب به نحو دلالت لفظی آمده است که آقایان اخیر ما بیشتر می گویند دلالتش عقلی است یا مقدمه واجب را در مباحث الفاظ آورده اند آقایان گفته اند نه دلالتش من معتقدم اینکه این دلالت عقلی است یا لفظی است فقط یک بحث نیست. آن زاویه بحث را توجه نکرده اند. اگر فضای عبد و مولا بگیریم احتمال اینکه لفظی باشد هست یعنی چه لفظی؟ یعنی وقتی به عبدش می گوید برو نان بخر می بیند این عبد نشسته است دارد کتاب مطالعه می کند. خب طبیعتاً به او می گوید مگر به تو نگفتم برو نان بخر. یعنی کأنما به حسب فهم عرفی از برو نان بخر در می آید که مطالعه نکن. می گوید مگر به تو نگفتم برو نان بخر؟ خب این امر به نظر ما واضحی است.

اما وقتی قانونی شد، در فضای قانونی به مقدار ابراز است. ابرازی که کرده است نان بخر نگفته است که کتاب نخوان. اینکه آقایان می گویند اینها توجه نکرده اند آن فضا عوض شده است. الآن آقایان ما غالباً بحث مقدمه واجب را عقلی می دانند. در مثل معالم اگر ذهن مبارکتان باشد کتاب های دیگری هست سنی و شیعه آن را لفظی گرفته اند عرض کردیم سرش این است اگر فضا را عبد و مولا گرفتیم اگر گفت برو نان بخر می بیند مثلاً در خانه مثلاً لباس مثلاً نهوشیده است لباس عادی می گوید مگر به تو نگفتم برو نان بخر؟ یعنی لباس پیوس برو بازار. این فکر عرفی عام است یعنی تفکر بسیط عرفی است که می آید تصور می کند که برو نان بخر در آن این مدالیل هست یا مثلاً اگر به عبدش گفت برو نان بخر و دو خیابان منتهی به نانوایی می شوند یک خیابان را مطلقاً نهی کرده است که از آن خیابان نرو. خب این

طبیعتا چون عبد است از آن خیابان می رود که نهی نکرده است. اما اگر خطاب قانونی باشد مشکل ندارد از همان خیابان منهی هم برود. می گوید تو چون نان خواستی آن هم یک نهی عام است. خیل خب حالا کار بدی کردیم از آن خیابان رد شدیم اما این ربطی به مقام امتثال و عبودیت و اینها ندارد. ربطی به مقام قانون ندارد. به ذهن ما می آید تمام اینها تأثر از آن نکته اساسی است و همین مسئله معروف که آقایان می گویند که ثبوت امر یا به خروج وقت است اگر محدود باشد یا به اتیان است امتثال است یا به عصیان است یا به انتفاع موضوع است مثل اینکه مرده ای هست که باید غسل دهد گرگی بیاید مرده را بخورد خب خواهی نخواهی امرش ساقط می شود. یک پنجمی هم ذکر کرده اند به ثبوت غرض. با ثبوت غرض می گویند امر ساقط می شود. مثل اینکه مولا به عبدش بگوید برو آب بیاور قبل از اینکه بلند شود بچه مولا آب بیاور. می گوید خب دیگر غرض ساقط شد من دیگر لازم نیست آب بیاورم.

با اینکه غرض حاصل شود دیگر امر ساقط می شود این همان فضای عبد و مولا است. این گفته است برو آب بیاور تشنه هستم عبد هم حساب می کند که پسر ایشان آب آورده است. اما اگر رفت روی فضای قانونی حق ندارد گفته است برو آب بیاور برو آب بیاورد. این چه کار دارد کسی دیگر آب آورده است یا خری. اینجا آمده است اغراض مولا را در نظر گرفته است کفایه هم هست دیگر نمی خواهیم بگویم قائل. این می آید اغراض مولا را در نظر می گیرد. اما در قانون کسی نمی آید اغراض پارلمان یا رئیس پارلمان یا رئیس جمهور یا دولت یا قانون اساسی، کسی این کار را نمی کند. اگر هم مشکلی برخورد شود، یا به نحو تبصره ای می گویند یا به نحو اینکه تغییر ق انونی کاری می خواهند بکنند و الا بگویند من غرض شخص را فهمیدم انجام شد دیگر انجام نمی دهم. این رسم نیست حالا فرض کنید گفته اند اه الی این شهر باید برای مثلا خیابان کشیدن این شهر یک مالیات بدهند مثلا هر نفری هر نفری یک میلیون تومان. تصادفا یکی از اهالی شهر سفر بوده است رفته است خارج و حالا برگشته است. یک دفعه صد میلیون می دهد اینها می گویند که پول که آمد حالا حکم برداشته شد. یک کسی آمد صد میلیون داد به حکم با این حرفها برداشته می شود اصلا رسم قانونی این نیست. این دو تا فضا توجه نشده است نه اینکه خلط شده است. حالا نکته اساسی پس این است که ما بیاییم در مسائل آن فضاها را در نظر بگیریم.

عرض کردم الان از فضاهایی که خیلی مورد نظر فعلا قرار می گیرد، آن فضایی که متعارف بوده است فضای عبد و مولا فضایی که الان بیشتر دارد مطرح می شود فضای قانونی است. عرض کردم چون در سطح جهانی هم مسائل قانونی مطرح است و عرض کردم فضای قانونی به جای فضای قانونی مثلا بحث فلسفی عده ای مطرح می کردند که طبعا یک مقدارش فلسفه نظری بود یک مقدارش هم عملی بود عقل عملی و نظری. مثل انطباق در باب اجتماع امر و نهی. یک مقداری خیال می کردند از راه مسائل کلامی حل کنند. عده ای از اهل سنت از راه ملاکات وارد شدند. این فضای هشتم است یادم رفت بگویم. بله این فضای هشتم فضای ملاکات است. خیلی از علمای

دیگر سعی کرده اند عرفی حساب کنند. یا دلالت لفظی را حساب کنند که دیروز توضیحاتش را عرض کردیم. انصاف قصه اینها فضاهای مختلفی است همه اش باید یکی یکی حساب شود. و قبول مثلا بگوییم طبق این فضا این طور است آن وقت کدام فضا را باید حاکم کنیم نتیجه ای است که باید شخص بگیرد. خود این فضاها هم زیر بنا دارند این طور نیست که مثلا ببینید ما که می گوییم روابط عبد و مولا نمی شود معیار اصول قرار گیرد مثل معیار قانون قرار گیرد به خاطر اینکه در موارد عبد و مولا، غیر از مسئله اعتبار، اعتبار می کند غیر از اعتبار. یک نکته دیگری وجود دارد و آن نکته ملکیت عبد برای مولا است. یعنی ذات عبد. گوشت و پوست و استخوان و وجود او ملک مولا است. خواهی نخواهی این در اعتبارات این ملکیت تأثیرگذار است. این ملکیت عبد. چرا؟ چون حس می کند که من کاملا در اختیار مولا هستم کاری را که او راضی نیست نباید انجام دهم. خوب دقت کنید کاری را که او راضی نیست مثلا اگر گفت برو نان بخر دو خیابان هست من نمی توانم از خیابانی که گفته است مطلقا از او رد نشو نه به خاطر نان، مطلقا گفته است از آن خیابان رد نشو. من نمیتوانم رد شوم. ببینید نه به خاطر کلمه نان بخر است. لذا در مباحثی که بعدی ها آمده اند گفته اند بحث قانونی اش این است گفته است نان بخر. اسم خیابان که نبرده است. نگفته است از کدام خیابان برو نرو. این نان خریدن مهم است از هر خیابانی می خواهد برود. دقت می کنید چه عوض شد؟ در حقیقت آن نکته قصه این بود که چون عبد به تمام شراشع وجود ملک مولا است. پوست و استخوان و رگ و عصب و همه چیزش ملک مولا است این می آید در فهم اعتبارات و در کیفیت امثال تأثیرگذار می شود. دقت می کنید سرش این است. مثلا می گوید اگر من اینجا بخوام اصلا خود خوابیدن من ممنوع است چون مولا گفته است برو نان بخر. او از این نگاه نگاه می کند. اما در نگاه قانونی نمی گوید خوابیدن ممنوع است می گوید نان خریدن واجب است. این معنایش این نیست که خوابیدن حرام است. لذا خوب دقت کنید مسئله اغراض هم که به شما گفتیم مسئله تجری اگر کل اصول را نگاه کنید من حیث لا یشرع این فضاها تأثیرگذار است مثل همان که عرض کردم از مرحوم خوانساری دیدم ایشان اصلا گفته است خطابات شرعی بعس و زجر ندارد. چون خطابات قانونی هستند. در خطابات قانونی بعس و زجر معنای اصطلاحی نیست. خب راست است این حرف ظواهرش این طور است. در خطابات قانونی آن معنای در بعس و زجر که در عبد و مولا است نیست.

و لذا مثلا مفهوم شرط. مفهوم شرط می گویند اگر روز جمعه بود نان بخر. خب می گویند درست است روز جمعه بود در روز جمعه علت هست برای نان خریدن عبد اما علت تامه نیست. علت انحصاری نیست چون مولا بشر است ممکن است فردا چیز دیگری قرار دهد. اما طبیعت قانون این طور نیست. قانون باید دقیقا تمام وظیفه را بگوید مگر قانون نسخ شود یا قانون جدید بیاید. و الا قانون باید دقیقا تمام وظایف را بیان کند. و لذا هم ممکن است ما بگوییم در باب موالی عرفی، مفهوم شرط ثابت نیست چون انحصار در نمی آید. علیت در

می آید انحصار در نمی آید. اما در قوانین انحصار در می آید چون شأن قانون این است. مثلاً یکی از شئون قوانین اضافه بر خود قوانین، بیانات و توضیحاتش باید کافی و وافی و جامع باشد. مضافاً به اینکه باید کاملاً واضح باشد چون در مسائل قانونی فقط این نیست که یک شلاق به طرف بزنند. بار قانونی دارد. در مسائل عبد و مولا شلاق دارد. در مسائل قانونی بار قانونی و آثار قانونی دارد. برای ترتیب آثار قانونی و بار قانونی باید کاملاً حدود قانون مشخص باشد. دقیقاً مشخص شود.

س: استاد وقتی اطلاق در هر دو است انحصار و علیت را با اطلاق به دست می آوریم اطلاق در هر دو فضای قانونی عبد و مولا علی السوی است.

ج: خب اطلاق در عبد و مولا درست نمی شود. چون باید مقدمه اولش در مقام بیان باشد. چون دو اطلاق داریم یک اطلاق تصویری داریم که اطلاق نمی خواهد یک اطلاق تصویری داریم. این مقدمات حکمت می خواهد. اگر گفت جتنی بماء خود کلمه ماء اطلاق دارد این مقدمات حکمت نمی خواهد اما اینکه جتنی بماء وظیفه نهایی من است این مقدمات حکمت می خواهد.

س: در مقام بیان بودن در رابطه عبد و مولا وجود ندارد نمی تواند در..

ج: ممکن است در بعضی موارد می گویم چون مولا دست خودش را باز می گذارد. بله تازه ما داریم مولاهای عاقل را می گوئیم. مولاهایی که دیوانه هستند هر کار می کنند که هیچی آن ها که از حساب خارج هستند کلاً. آن برای خودش هر دیکتاتوری می خواهد بکند. بهر حال مولا بر فرض هم ظلم نکند روی یک انسجام معینی که ظلم نباشد حکم می کند.

اما مولا باز هم مثلاً هیچ مولای عرفی نبوده است که شرایط کمال را برای عبد خودش به مقداری فراهم کن که برای فرزندش فراهم کرده است. ظلم ممکن است بگوئیم ظلم نکند غیر از حالا خیلی از موالی که ظلم میکردند. اما دیگر این نیست. در صورتی که در خطابات قانونیه اصلاً دقیقاً خلاف این است. یعنی هدف از قانون رشد و تکامل جامعه است. اصلاً دقیقاً خلاف این است. بحث در خطابات قانونی این نیست که ظلم نکند. بحث این است که از امکانات طبیعی که خداوند در این جامعه قرار داده اند از این امکانات طبیعی تبدیل کنند به همان ثروت و قدرت و ۵ مطلبی که مقبول عقلاً است. این را تبدیل کنند و این را به نحو احسن استفاده کنند. به نحوی که رشد جامعه را بیاورد لذا در این بحث های لاضرر عرض کردیم با لاضرر نمی شود قضایای اجتماعی را اداره کرد. چون لاضرر فقط نگاه می کند که ضرر را بردارد. این جامعه رشد نمی کند. باید برود بالا با و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتما لاعلم امعه را اداره کرد. لذا ببینید زوایا هی یکی یکی عوض می شود. هم به لحاظ جعلش هم به لحاظ سعه جعلش هم به لحاظ مسئله بیان و خصوصیات بیان و اینکه مجمل باشد یا

نباشد دست مولا باز نیست مولا می گوید من عمدا خطاب به مجمل گفتم خب این می شود در عبد و مولا اما قانونگذار نمی گوید من عمدا خطاب به مجمل گفتم. حق ندارد چنین کاری کند. دقت کردید؟ پس این دو فضای مختلف است که متأسفانه این خوب تبیین نشده است. عرض کردم دیروز هفت فضا را گفتیم این فضای هشتم بود. سه چهار روز پیش هم فکر می کردم که فضای هشتم خودم در خانه به ذهنم نیامد همین لحظه به ذهنم آمد. فضای ملاکات که اهل سنت قائلند. بیشتر آنها دنبال این فضای ملاکات هستند. این هشت فضا را یک وقتی در بحث مکاسب توضیح بیشتری دادم ح الا دو مرتبه به صورت موجز عرض کردم و به ذهن من اگر ما بتوانیم در اصول این را کاملاً روشن صحبت کنیم نتیجه گیری در اباحت اصول روشن است. و کرارا عرض کردیم ما در اصول موضوع علم اصول را بررسی حکم را در هفت محور حساب کنیم. که عرض کردیم مرحله ملاکات است بعد حب و بغض است بعد مسئله اراده و کراهت است که اینها مبادی جعل است بعد خود جعل است بعد مسئله فعلیت یا ابلاغ رسل است، انزال کتب است و بعد مسئله تنجز است که وصول به مکلف باشد و بعد هم مسئله امتثال و عصیان. آ» وقت هفت محور که حکم را قانون را ما بررسی کنیم این را بیایم نحوه ای که در اصول آمده است خیلی به نظر ما به هم پاشیده است. و این هفت محور را در هشت فضا بررسی کنیم. در هشت فضایی که الآن هست. روشن شد؟ این هفت محور را در هشت فضایی که دیروز و امروز توضیح دادیم بررسی کنیم.

یکی از آن مسائل این است که آیا این سرّ اینکه به نظر من آقایان استصحاب را در احکام جاری کرده اند یا قبلی ها این در حقیقت به ذهن من نکته اساسی اش این است که اینها تصویر عبد و مولا دارند. یا قیاس. تصویر این می کنند که واقع اوسع از دایره ابراز است. یا اوسع عرضا یا طولاً. اگر عرضا اوسع شد قیاس در می آید اگر طولاً اوسع شد استصحاب در می آید. به ذهن البته این مطلب هست که شما ممکن است بگویید اگر یک مولایی ظالم نباشد محسن باشد و مثل آدم عاقلی باشد ممکن است مقدار ابرازش مساوی باشد اوسع نباشد. البته امکان دارد چرا

اما چون دست مولا باز است و دست عبد کاملاً بسته است و عرض کردم مشکل این که ما بحث رابطه عبد و مولا در قانون بکشیم مشکل اساسی اش این است که اعتباراتی که در عبد مولا برایش می کند همراه است با ملکیت ذاتش برای مولا. او از این دید نگاه می کند و مخصوصاً در اسلام هم در یک مدتی این به عنوان، هست البته نادر هست در کل روایات ما که اثر فقهی دارد دو مورد بیشتر برایش نمی آید. اما عرض کردم در کتب فقههای خود ما بیشتر آمده است. عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیء. این مملوکیت و ملکیت می آید تأثیرگذار در شکل گیری اباحت اصول می شود. سرّ اساسی اش این است. مقدمه و اجب، سقوط رأی این مسائلی که اگر بخواهیم یکی یکی بگوییم، شما اگر دقت کنید من حیث لا یشعر این در تمام مسائلی که در اصول مطرح شده است تأثیرگذار می شود.

س: عبد هم مورد به مورد ممکن است استصحاب جاری کند ممکن است نکند.

ج: عرض کردم خدمت گفتم که ممکن است مولایی باشد که من تمام هدفم را بیان می کنم اندازه خودش می گویم. اما این به طور متعارف

چون دست مولا باز است

س: در الزامیات بیشتر

ج: و می گوید که من گفته بدم که مثلاً تا ساعت دوازده اینجا باش. هنوز که چیزی به تو نگفته ام چرا در آمدی؟ می گوید خب

استصحاب کردم. نمی تواند بگوید. گفته بود تا ساعت ۱۲ درست است دیگر اشکال مرحوم شیخ که زمان مفرد است مفرد نیست قید

است یا نیست اینها به ذهن نمی آید پس نکته اساسی تا اینجا ما به اذن الله تبارک و تعالی روشن کردیم که جریان استصحاب یا جریان

قیاس تمسک به قیاس یا به قول اصولیین اهل سنت فاعتبروا، عبور کردن، این عبور کردن مبنی است که واقع اوسع باشد. اگر اوسع شد

عبور می کند. اگر واقع اوسع شد عبور می کند. گفت فاعتبروا یا اولی الابصار. راست هم می گویند. اما اگر واقع به مقدار ابراز شد دیگر

عبور معنا ندارد. این واقع دیگر محدود است به مقدار ابراز و عرض کردیم به ذهن ما می آید که نکته اساسی این است که در مسئله عبد و

مولا در ذهنیت آقایان بوده است یعنی ارتکاز آنها بوده است. بالاتر از ارتکاز فضای حاکم بر کل علم در آن زمان بوده است مخصوصاً

اصول و من حیث لا یشعر هم البته این این طور نبوده است فقط من حیث لا یشعر مطلق باشد. مثلاً آقای خویی و مرحوم نائینی می فرمایند

صیغه دلالت بر وجوب نمی کند. وجوب از ناحیه عبد و مولا می آید. چون یجب علی العبد حالا آقای خویی نوشته اند عقلاً نمی دانم

دقیقاً مراد ایشان عقل است مرحوم نائینی عقلاً. لحکم العقلاً بوجوب طاعه المولا علی العبد.

ببینید از خد لفظ در نمی آید یعنی ایشان تنبیه پیدا کرده اند به آن ارتکاز. آن ارتکاز را بیان کرده اند. این نکته فهم وجوب به خاطر آن رابطه

عبد و مولا است. آن رابطه وجوب را آورده است. حالا آن رابطه چطور وجوب را آورده است؟ آقایان ننوشته اند. این رابطه چرا وجوب را؟

چون عبد ذاتش ملک مولا است. گوشت و پوست و استخوان و پی و اعصاب و همه اش ملک مولا است. این نکته اساسی اش آن است.

و عرض کردم این اختصاص به زمان ما ندارد. مرحوم سید مرتضی هم همین را نوشته است. نوشته است وجوب که در می آید به خاطر

مولا طاعت عبد برایش واجب است طاعت مولا کند. این یک چیزی نیست که خیال کنید الآن است. هزار سال قبل هم نوشته اند. این

مطلب در هزار سال قبل هم آمده است. یعنی اینها توجه پیدا کرده اند که ما یک سری داریم و آن اینکه برگردیم در باب اصول به این رابطه.

عرض کردم مشکلش این است. اینها خیال کرده اند مخصوصاً چون خیال می کردند که مثلاً انسان عبد خدا است آن عبدیتی که در اینجا

هست من مثل آن عبد و مولا باید همان کارها را بکنیم. این درست نیست عبودیت اینجا چیز دیگری است ملکیت اینجا چیز دیگری است.

اصلا ماهیتا و حقیقتا مختلف است. عرض کنم به اینکه ما بنابراین تعدی از عبد و مولا از آن رابطه بکشیمش در اصول یک مشکل فنی حقوقی دارد. و این اینکه در آنجا چون عبد ذاتا ملک مولا است خواهی نخواهی حتی هیچ نحو تصرفی را برای خودش جایز نمی داند جز دایره اجازه مولا. چون از خودش که نیست

س:....

ج: آن ملک مثل اضافه اشراقی است. نه ملک مقولی است نه ملک اعتباری. مثل اشعاری است که یک طرفه است. علی ای حال دو طرف هم نمی خواهد مالک و مملوک هم نمیخ واهد. علی ای حال اینجا دقت کنید پس بنابراین به ذهن بنده سرایا تقصیر نکته این است و سر اینکه نمی شود از آن سر جدا شد این است. اما این رابطه ملکیت در مورد قانون نیست. و لذا عرض کردم روایت در ذهنم صحیح بود بعد خواندیم آقایان از دستگاه ها خواندند به نظرم خیلی صحیح نیامد. اما در ذهن من روایت صحیح بود که به حضرت رضا عرض کرد که حضرت فرمودند مردم چه می گویند گفت می گویند که ما مثلا مردم ملک شما هستیم حضرت فرمود ملک ما نیستید. طاعت ما بر شما واجب است. خوب دقت کنید. این خیلی واضح است یعنی نکته ای را که من دارم عرض می کنم کاملا در این روایت آمده است. نمی خواهد تصور کند رابطه مردم را با امام مثل عبد و مولا که ملک باشد. اگر بخواهیم حضرت رضا است يقول الناس عیب. این کلمه را بیاورید روایت قشنگی است حضرت فرمودند که این که ملک نیست شما آزاد هستید. اصولا اصلا نظام قانونی که الآن مطرح است اساسا نه فقط نفی ملک نفی سلطه و ولایت هم می کند. اصلا این نظام قانونی که الآن مطرح است اساسش بر این است که کسی بر کسی ولایت ندارد.

اما اگر ولایت آمد، حالا این ولایت ولایت الهی باشد ولایت سلطان باشد ولایت نخبگان باشد ولایت فلاسفه باشد به قول آرای اهل مدینه فاضله فارابی ولایت احزاب باشد مثل حزب کمونیست هر روایتی که باشد. نظام قانونی را معنا نمی کند. چون آ «ولایت که آمد طبق آن و لذا اصولا وقتی در ایران زمان مشروطیت بحث قانون مطرح شد حقیقتش این بود ما یک نظامی داشته باشیم خارج از اراده سلطان. نه سلطان هر چه گفت بشود قانون. این که باید مدوّن شود و نوشته شود هدف این بود ما یک نظامی که خارج از اراده او است آن گفت این کار را بکن امروز حالا فردا گفت یک کار دیگر بکن؟ این نباید این طور باشد. یک نظام مدوّن جامعی باشد که این نظام مدوّن جامع همه

از سلطان بگیرد تا دیگران به او پایبند شوند و لذا این را تصویر می کردند که این باید فرض جدایی اش از حاکم بکنیم. که بعدها به این صورتی که الآن در مثلاً غرب بیشتر مطرح است که به صورت شورایی و پارلمانیسم به صورت پارلمانی که مرجعش به این است که هیچ کس بر هیچ کس ولایت ندارد. آنجا که ملکیت بود. ملکیت را که حذف کرده است ولایتش را اهم حذف کرده اند. ملکیت به جای خودش دارد. یعنی نظام قانونی و لذا در نظام قانونی اینکه اغراضی هست این حرفها مطرح نیست. در نظام قانونی اینکه ظلم نشود اصلاً این بحث نیست. بحث این است که به مردم این حق داده شود که بهترین تصمیم را برای رشد و توسعه و تعالی جامعه اتخاذ کنند. این اصطلاح نظام قانون است.

و این معنایش این است که هیچ نحوه سلطه ای بله گفتیم که این معنای نظام قانونی با شریعت نمی خورد و لذا ولایت را قبول کرده است. لذا ما چند بار عرض کردیم که در مباحث قانونی خطابات شرعی درست است خطابات، حکم خطابات قانونی دارد لکن به ضمیمه ولایت. چون در نظام قانونی فعلی اصولاً یکی از ارکانش نفی ولایت است نه نفی ملکیت. اصلاً نفی ولایت است. هیچ احدی بر احدی ولایت ندارد. و لذا افراد انتخاب می کنند. می گویند رأی ما را فلان اقا می گوید مخصوصاً می دانید که در این جوامع پیشرفته احزاب غالباً به عهده می گیرند. این افراد می روند در یک حزب معین به اصطلاح عضو می شوند و آن احزاب و افراد افکار حزب را حالا عجیب است برای خودش برای جامعه با در نظر گرفتن اکثریت انجام می دهند و تفیذ می کنند در خارج. بنابراین خوب دقت کنید در خطاب قانونی، ما این مسئله ملک را اصولاً در نظر نمی گیریم. اما در آن وقت در اصول بخواهیم بیایم یک اصولی پایه گذاری کنیم که ملک را در نظر بگیریم یا اصولی را پایه گذاری کنیم که ملک را در نظر نگیریم. از زمین تا آسمان فرق می کند. این سرّ مشکل است. چون در این امور به صورت قانونمند است به صورت مهم بیان و وضوح است که از شرایط قانون اصلاً وضوح عبارت است. اما مولا ممکن است عبارت را مجمل بیاورد. هدفی ارد که عبدش را سر پا نگه دارد. این می شود مولا است دیگر. اما این در قانون قبول نمی شود. در قوانین قطعاً باید واضح باشد. مخصوصاً در شریعت خاتمه شریعت مقدسه ما که بنا است مشکلات خود شریعت را عرض کردم چون طبیعت شرایع و ادیان در روی کره زمین همه ادیان چون مخاطب وسیعی دارد دایره وسیعی در مخاطب دارد از دهاتی و پیرزن و پیرمرد و بچه و بزرگ و مهندس و دکتر و بیسواد و درجات حالا دیوانه شاید خارج شود شاید درجات مختلف دارد این در این درجات مختلف قاعدتاً شریعت دستخوش تغییر و انحراف و مشکلات می شود. این طبیعی است.

اما این انحراف ها غالباً در کلاس درس دانشگاه کم است. چون یک روش معینی دارد افراد باید دوره معینی بگذرانند آن علم ضوابط معینی دارد طبیعتاً در این جور جاها تحریف ها کم است. تحقیق علمی است تحریف نیست و قاعدتاً در جایی که مخاطب خیلی واسع

است همین در زمان ما فرض کنید اسلام از هند و پاکستان و افغانستان و ایران و بعد خلیج و بعد فرض کنید کشورهای شمال آفریقا بگیرد تا عده زیادی از مسلمان ها که الآن در اروپا و آمریکا و خب یک عرض عریضی است دیگر تفکرات مختلف نژادهای مختلف سابقه های مختلف خب طبیعتا اثرگذار است. لذا اینکه شرایع سابقه احتیاجی به نبی بعدی بود همین بود که بیاید این تحریف ها را بردارد. بحرفون کلمه عن مواضعه. شریعت خاتمه این فکر را کرده است که تحریف را باید خودش بردارد. چون غیر از این راهی نیست. یا باید پیغمبر دیگر بیاید چون غیر از این از آن طرف چون خاتم است چون بعد از این یغمبری نیست دیگر خواهی نخواهی. لذا باید ببینیم که این شریعت مقدسه چه کار، از آن طرف هم فرمود الیوم اکملت لکم دینکم. لذا این تصورات را که پهلوی هم، یعنی آن خاتمیت اقتضا می کند اینکه در آن روایت دا رد که یأتی فی کل سلف خلف ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین. این انتحال، دروغ ها تحریف ها را این خود شریعت باید بردارد.

س: آن حدیث که فرمودید، بهذا الاسناد فرمودند احمد بن محمد بن علی بن حکم عن حسین بن ابی العلا عن ابی مروک بن عبید عن محمد بن زید طبری

ج: آهان میخ واستم خودم بگویم بعد که نگاه کردم این محمد بن زید توثیق داشت بقیه سند خیلی خوب است. این احتمالا جزء زیدی ها بوده است زیدی های شمال ایران. بعد ملحق به حضرت رضا بوده است خیلی خادم خاص بوده است خودش را ما توثیق نداریم محمد بن زید طبری هم به آن می گویند. این حضرت رضا است سلام الله علیه.

س: ... بخراسان و انه ... من بنی هاشم و فیه اسحاق بن موسی بن عیسی العباسی فقال یا اسحاق بلغنی ... یقولون لا و قرابه من رسول الله ص .. و لا سمعته من آبائه

ج: هیچ یک از پدران ما هم نبود. نه فقط من. اصلا راه ما اهل بیت این نیست که خیال کنیم مردم برده هستند عبد ما هستند.

س: و لا بلغنی عن آبائه .. اقول الناس عبید ...

ج: یعنی همان ولایتی که ما عرض کردیم اینها قوانینی دارند فقط ما ولایت داریم راست است. عرض کردم نظام نظام قانونی است به اضافه ولایت حق لنا فی الطاعه همان نظام ولایت است. کیف ما کان انشاء الله این مطلب تا اینجا روشن شد آن وقت الیوم اکملت لکم دینکم بعد طرحش طرح و اتمم الاعلم اینها همه اش نشان می دهد که نباید در این شریعت مقدسه مقدار واقع اوسع از دایره ابراز باشد. دایره از دایره رسانه باشد. دقت می کنید؟ این شریعت با این تکمیل با اینکه انتظار نداشته باشیم که نبی دیگر بیاید وحی دیگر بیاید هر چه

که بنا بوده است از وحی برای بشر منکشف شود توسط رسول الله منکشف شده است. دیگر چیزی نیست از وحی. تمام شد تمام زوایای وحی آمد آنچه که می ماند مرحله تطبیق و تنفیذ و توجه و اینها است و الا اگر این باشد مرحله تفسیر و تبیین است.

خب فقط اختلاف ما با مثلاً بین مسلمان ها آن می گفت هر فقیهی می تواند تبیین کند طایفه گفتند نه این تبیینش هم عده مخصوص از اهل بیت تمسک به حدیث ثقلین یعنی معلوم می شود آن راهی را که پیغمبر در نظر گرفته اند برای اینکه این شریعت بتواند خاتم باشد و بعدش شریعتی نباشد و تمام تحریف ها را بتواند حل کند همان تارکم فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی. این دو تا می توانند. حالا من می گویم خیلی هم با سنی ها دعوا نکنید اینها می گویند کتاب الله و سنتی یا بالأخره هر دو یکی هستند چون هر دو که به نظر ما البته سند کتاب الله و عترتی اصح است یعنی به اکثر هم هست. مثلاً اولین کتابی که سنتی دارند کتاب موطع مالک بلغه الی رسول سندش هم هست خب جماعتی دارد و کتاب صحیح بن مسلم هم کتاب الله و عترتی دارد. مجموعاً روایاتش حالا دیگر نمی خواهم چون کتاب ها هم نوشته شده است. مجموعه روایاتی کتاب الله و عترتی به مراتب بیشتر از کتاب الله و سنتی است. مصادر و اسانید و رجالی که دارد آن یکی بیش از کتاب الله و سنتی است.

بهر حال اینها را که ما کنار هم قرار می دهیم پهلوی هم قرار می دهیم به این نتیجه می رسیم که یک، در قوانین اوسعیت واقع مطرح نیست چون مشکل درست می کند و در این شریعت مقدسه اصلاً چنین چیزی مطرح نیست. اوسعیت که برگردیم به قیاس برگردیم به مثل استصحاب اصلاً مطرح نیست و لذا به ذهن ما در نکته سوم هم من مختصر می گویم دیگر آقایان مراجعه کنند آن روایات شدیدی که داریم مرحوم بروجردی در جلد اول کتاب جامع الاحادیث در زمان خود ایشان چاپ شده است کتاب مقدمات و یکی هم بابی دارند باب عدم حجیه القیاس. آن روایت را نگاه کنید در حقیقت اشکال ائمه این است که لا دین الله لا یصاب بالعقول. یعنی دین الله باید تلقی باشند. با تبنی و فکر نمی شود. این تبنی و فکر عرض کردم عرضی اش می شود قیاس طولی اش می شود استصحاب. هیچ فرقی نمی کند. مثلاً دین الهی با زن نیست. لیس بالظن. ظن در این اصطلاح نه به معنای فلسفی ای که متعارف شده است پیش ما. ظن در اینجا آنچه که مستند به واقع نیست به وحی نیست. اگر آمدیم گفتیم که شارع مقدس گفت در ایام خون مثلاً زن حرام است قبل از خون هم حرام نیست بعد از خون هم حرام نیست. اگر بخواهیم بعد از خون حرام کنیم این عقول است این وحی نیست. اگر محیض را به معنای خون گرفتیم. این عقول است و دین الله لا یصاب بالعقول. اگر در روایات قیاس خوب دقت کنید انسان احساس میکند که کاملاً این دو تا را هر دو را می گیرد. این طور نیست که فقط قیاس را بگیرد.

مضافاً به اینکه عرض کردیم در روایت اهل بیت هم در شبهات حکمیه بعضی هایش ظاهرش با استصحاب است بعضی هایش هم ظاهرش با استصحاب نیست و آن مسائل هم مبتنی بر استصحاب نیست در روایاتی هم که اینجا شیخ آورده است هیچ کدامش در شبهات حکمیه کلیه نیست. تمام در شبهات موضوعیه است. بر فرض هم دلالت داشته باشد. هیچ کدامش در شبهات حکمیه نیست و نکته ای را هم حک عرض کردیم در باب قیاس حقیقت قیاس به شکل اصولی بعدی خودش موضوعی دارای حکم است موضوع دیگری حکم ندارد یک علتی را پیدا کنیم این حکم را از آن موضوع اول به دوم بدهیم. با یک جامعی که آن جامع انتزاعی است. خودمان فهمیدیم با عقل خودمان. در باب استصحاب یک موضوعی در حالتی حکم دارد در یک حالتی ندارد. اینجا هم پل بزنیم آن حالت اول را به دومی بدهیم. مثلاً با وجود دم حکم دارد با انقطاع دم ندارد. منشأ آن این است که ذات یکی است مثلاً این ذات زن در هر دو یکی است این منشأ سریان می شود لذا به لحاظ شکل ظاهری اش هم خیلی شبیه به قیاس است. البته نکته اساسی اش همان است که ما عرض کردیم که در نص و در دلیل و در بیان ماده قانونی تصرف کنیم واقع را اوسع از آن عرضاً یا طولاً بدانیم که هر دو خلاف قاعده است. هم خلاف قوانین است هم خلاف ظواهر شریعت مقدسه. این به ذهن این حقیر سراپا تقصیر می رسد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین